

اسلام و فرهنگ توسعه اقتصادی

میثم موسایی^(۱)

چکیده:

این مقاله، درصدد یافتن پاسخ برای پرسشهای زیر است:

۱. چه رابطه‌ای بین فرهنگ و توسعه اقتصادی وجود دارد؟
۲. فرهنگ توسعه دارای چه ویژگی‌هایی است؟
۳. آیا اسلام با فرهنگ توسعه یاب‌ه عبارت دقیقتر با عوامل فرهنگی مؤثر بر توسعه اقتصادی در تعارض است؟

از آنجاییکه پاسخ به سئوالات فوق تا اندازه زیادی به تعاریف ما از فرهنگ، توسعه و اسلام بستگی دارد لذا ابتدا به این موضوع پرداخته شده است. برای پی بردن به رابطه فرهنگ و توسعه اقتصادی، رابطه فرهنگ و اقتصاد و سپس روابط خاص فرهنگ و توسعه و عوامل فرهنگی مؤثر بر توسعه اقتصادی را بررسی و به این نتیجه رسیده‌ایم که عواملی چون: نگرش معقول نسبت بدنیاء، اعتقاد به حاکمیت علم، اعتقاد به آزادی اندیشه، اعتقاد به برابری انسانها و اعتقاد به توسعه و... از جمله عناصر فرهنگی لازم برای شروع و تداوم توسعه است. در آخر ضمن بررسی دیدگاه اسلام درباره تک تک عناصر مذکور باین نتیجه رسیده‌ایم که تعالیم اسلام با عوامل مذکور در تعارض نیست و عناصر مساعدی در آن وجود دارد که همه توسعه برانگیزند، از جمله، فرهنگ کار، حرمت اسراف، مبارزه با خرافات، اعتقاد به جامعه آرمانی، دعوت به تعقل، مذمت فقر مالی، رعایت نظم، اعتقاد مسلمانان به داشتن قدرت و عزت و دهها عنصر دیگر.

۱. میثم موسایی، عضو هیأت علمی دانشکده اقتصاد - دانشگاه تهران.

مقدمه:

جامعه ما در حال گذر از حساسترین تحول تاریخی خود است، یعنی گذر از توسعه نیافتگی به توسعه. این حساسیت به این دلیل است که تاکنون در دنیای کنونی پیش نیامده که یک کشور با گرایش اسلامی به رشد و توسعه همه جانبه اقتصادی و اجتماعی نائل شده باشد، ضمن اینکه گروهی بر این عقیده هستند که دین مانع توسعه است و جمع این دو ممکن نیست.

باتوجه به مراتب مذکور در این گذر تاریخی و حساس، جامعه ما با مجموعه سئوالاتی از جمله موارد زیر مواجه است:

- آیا اسلام مانع توسعه است؟

- آیا اسلام نمی تواند فرهنگ مناسب توسعه را ایجاد کند؟

- اصولاً «فرهنگ توسعه» چیست؟ و از چه عناصری تشکیل شده

است؟

- آیا برای نیل به اهداف توسعه ابتدا باید «فرهنگ توسعه» رابه وجود

آورد (تحول فرهنگی)؟

- عناصر فرهنگی که باید متحول شوند، کدامند؟

دیدگاه اسلام درباره پیش نیازها و عوامل فرهنگی مؤثر بر توسعه

چیست؟ آیا اسلام در درون خود توسعه برانگیز است یا توسعه ستیز؟

اینها مجموعه سئوالاتی است که به اختصار در این نوشته به آنها خواهیم

پرداخت. فرضیه ما در این مقاله این است که «بین تعالیم اسلامی و عوامل

فرهنگی مؤثر بر توسعه اقتصادی تعارضی وجود ندارد.»

قبل از هر چیز لازم است منظور خود را در این مقاله از اصطلاحات

«فرهنگ»، «توسعه» و «توسعه اقتصادی» و «اسلام» مشخص کنیم چرا که

به نظر می رسد ریشه بسیاری از اختلاف نظرهایی که درباره رابطه دین و

توسعه وجود دارد به تعریف این واژه ها برمی گردد.

تعریف مفاهیم

۱. فرهنگ:

فرهنگ، در لغت به معنای عقل، دانش و بزرگی به کار رفته^(۱) و در اصطلاح، این واژه بر معانی متعددی اطلاق شده است. این تعاریف اصطلاحی را - که بالغ بر سیصد تعریف است - می توان بر شش دسته تقسیم نمود:

۱.۱. تعریفهای تشریحی، که در آنها بر عناصر تشکیل دهنده فرهنگ تکیه شده، مانند تعریف تایلور (Tylor، ۱۸۷۱ م) که فرهنگ را کلیت در هم تافته‌ای می داند که دانش، دین، هنر، قانون، اخلاقیات، آداب و رسوم و هرگونه توانایی و عاداتی که آدمی همچون عضوی از جامعه به دست می آورد، را شامل می شود^(۲).

۲.۱. تعریفهای تاریخی، در این گونه تعریفها تکیه بر میراث اجتماعی است مانند تعریف لینتون (Linton، ۱۹۳۶ م) که فرهنگ را وراثت اجتماعی می داند^(۳).

۳.۱. تعریفهای هنجاری (Normative)، در این تعریفها تکیه بر قاعده (Rule) یا راه و روش (Way) است. مانند تعریف ویلسر (Wissler ۱۹۲۹) که فرهنگ را شیوه زندگی یک اجتماع یا قبیله می داند^(۴).

۴.۱. تعریفهای روان شناختی (Psychological)، در این دسته از تعاریف بر فرهنگ به عنوان وسیله سازگاری (Adjustment) و حل مسائل تأکید می شود. به عنوان مثال، هارت (Hart، ۱۹۲۵ م) فرهنگ را الگوهای رفتاری که از راه تقلید یا آموزش کسب می شود^(۵)، می داند.

۵.۱. تعریفهای ساختاری (Structural) در این تعریفها تأکید بر الگوسازی یا سازمان فرهنگ است مانند تعریف ویلی (Willy) که فرهنگ را سیستمی از الگوهای عاداتی مرتبط و وابسته به هم می داند^(۶).

۶.۱. تعریفهای تکوینی (Genetics) در این تعریفها بر فرهنگ به عنوان یک فرآورده ساخته شده اجتماع بشری تأکید می شود. مانند تعریف فالسم

(Folsom) که فرهنگ را مجموعه‌ای از مصنوعات یعنی تمامی دستگاهها، ابزارها و عادات زندگی که به دست بشر ساخته شده است و از نسلی به نسلی منتقل می‌شود، می‌داند^(۷).

۲. توسعه:

توسعه در لغت به معنای گسترش دادن است^(۸)، و در اصطلاح نیز دارای تعاریف متعددی است: بعضی توسعه را تغییرات کیفی در خواسته‌های اقتصادی، نوع تولید، انگیزه‌ها و سازمان تولید می‌دانند^(۹). مایکل تودارو، توسعه را جریانی چند بعدی می‌داند که مستلزم تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، طرز تلقی عامه مردم و نهادهای ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری و ریشه کن کردن فقر مطلق است^(۱۰). پروفیسور گولت توسعه را هم واقعیتی مادی و هم ذهنی می‌داند و می‌گوید: برحسب توسعه، جامعه از طریق ترکیب فرایندهای اجتماعی، اقتصادی و نهادی، وسایلی را برای به دست آوردن زندگی بهتر تأمین می‌کند^(۱۱). مک لوب، در تعریف توسعه اقتصادی می‌گوید: توسعه عبارت است از کاربرد منابع تولیدی به نحوی که موجب رشد بالقوه مداوم درآمد سرانه در یک جامعه شود^(۱۲). میردال، توسعه را عبارت از «حرکت یک سیستم یکدست اجتماعی به سمت جلو می‌داند»^(۱۳). سازمان ملل، توسعه را «فرایندی که کوششهای مردم و دولت را برای بهبود اوضاع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هر منطقه متحد کرده و مردم این مناطق را در زندگی یک ملت ترکیب نموده و آنها را به طور کامل برای مشارکت در پیشرفت ملی توانا سازد»، می‌داند^(۱۴).

آنچه به عنوان تعریف فرهنگ و توسعه (اقتصادی) ذکر کردیم فقط تعداد انگشت شماری از صدها تعریفی بود که از این دو اصطلاح صورت گرفته است. قبل از اینکه تعریف مورد نظر خود را از این مفاهیم ارائه دهیم لازم است به این نکته اشاره شود که چرا درباره فرهنگ و توسعه این همه تعریف صورت گرفته و آیا می‌توان تعریفی جامع و مانع از این اصطلاحات ارائه داد،

به گونه‌ای که مورد قبول همگان باشد؟

در پاسخ به نظر می‌رسد باید ابتدا به اختصار بررسی کنیم که «تعریف» چیست؟ چه مفاهیمی نیاز به تعریف دارند؟ و چه موقع می‌توان از یک مفهوم، تعریفی جامع و مانع که مورد قبول همگان باشد ارائه کرد؟

تعریف کردن یک مفهوم، به معنای تمیزدادن آن از سایر مفاهیم است. بنابراین تعریف کردن، امری است ذهنی. چگونه می‌توان یک مفهوم را از سایر مفاهیم مشخص نمود؟ این کار زمانی ممکن است که آن مفهوم، مرز مشخصی با سایر مفاهیم داشته باشد. در منطق این کار، با تجزیه و تحلیل ذهنی مفهوم صورت می‌گیرد. از این نظر مفاهیم به دو دسته تقسیم می‌شوند: مفاهیمی که نیاز به تعریف ندارند و آنهایی که احتیاج به تعریف دارند. دسته اول را مفاهیم بدیهی و غیرنظری و دسته دوم را مفاهیم نظری و غیربدیهی گویند. ملاک اینکه چه مفهومی بدیهی و چه مفهومی غیربدیهی است در بسط و مرکب بودن آن مفهوم نهفته است، و ملاک بسط و مرکب بودن در تحلیل ذهنی است نه در عالم واقع. اگر در تحلیل ذهنی، تصویری بسط باشد این تصور نیازمند تعریف نیست و اگر مرکب باشد نیازمند تعریف است. علت این است که تعریف، در واقع به معنای شناسایی ذات یک شیء بوده و این کار با تجزیه مفهوم شیء به عناصر اولیه‌ای که برای ذهن بدیهی و روشن است صورت می‌گیرد. در منطق ارسطویی گفته می‌شود تعریف باید از دو جزء تشکیل شده باشد: یک جزء اعم که «ماه‌الاشتراک» آن مفهوم با سایر مفاهیم است و جزء دیگر که اختصاص به خود آن مفهوم داشته و مساوی آن مفهوم است، در تعریف به حد تام، جزء اولی را جنس و جزء دومی را فصل گویند. بنابراین فقط مفاهیم مرکب می‌توانند حداقل از دو جزء تشکیل شده باشند. مفاهیم بسط دارای اجزاء نیستند، بنابراین مفاهیم بسط یا اصلاً عارض ذهن نمی‌شوند و یا اگر عارض ذهن شوند بدون واسطه عارض می‌شوند و خود به خود دارای مفهومی روشن می‌باشند که معنای بداهت چیزی جز این نیست. اما مفاهیم مرکب به کمک اجزای

اولیه آن عارض ذهن می‌شود و لذا قابل تعریف کردن است (۱۵). نکته دیگری که به صورت ضمنی از مباحث منطقی قابل استنباط می‌باشد، این است که اگر یک مفهوم مرکب، مصادیق مشخصی نداشته باشد، نمی‌توان برای آن مفهوم، تعریفی مورد قبول همگان ارائه داد. چراکه تعریف چیزی جز تمیزدادن یک مفهوم از سایر مفاهیم نیست. این تمیز دادن، مستلزم وجود مرزهای مشخص بین آن مفهوم با سایر مفاهیم است. نتیجه اینکه اگر مفهوم مرکبی مرز مشخصی با سایر مفاهیم نداشته باشد، نمی‌توان برای آن تعریفی جامع و مانع ارائه داد.

مفاهیم فرهنگ و توسعه از جمله مفاهیم مرکب مربوط به علوم اجتماعی است. مصادیق این دو مفهوم، با توجه به مکاتب و شرایط خاص هر جامعه و ارزشهای حاکم بر آن، تغییر می‌کنند. از اینرو این مفاهیم نه به صورت حقیقی بلکه به صورت قراردادی بر مصادیق خود که نزد افراد مختلف، متفاوتند، اطلاق می‌شوند. بنابراین، تعاریف آنها از این نظر، جنبه قراردادی دارد. و نمی‌توان از آنها تعریفی جامع و مانع که مورد قبول همگان باشد ارائه نمود. این مفاهیم به اعتبار مصادیقشان در حال تغییر هستند، و چون هیچ حدی برای انواع حالات، در خصوص تعیین مصادیق این مفاهیم وجود ندارد، نمی‌توان گفت تعداد این‌گونه تعاریف (قراردادی) به صورت حصر عقلی قابل احصاء باشد. لذا چنانچه ذکر شد تاکنون تعاریف متعددی از این مفاهیم صورت گرفته و یقیناً از این پس نیز صورت خواهد گرفت.

خلاصه اینکه در تعاریف قراردادی، ارائه یک تعریف ثابت و لایتغیر و مورد قبول همگان ممکن نیست، و چون این تعاریف قراردادی اند نمی‌توان از درستی یا نادرستی آنها نیز سخن گفت. تعاریف قراردادی جنبه کاربردی دارند و هر یک در حیطه کاربردی خود درست هستند و نزاع بر سر آنها بیهوده است. امروزه تمام مفاهیمی که در علوم اجتماعی مطرح می‌شوند چنین وضعیتی دارند. بدیهی است تعاریف قراردادی، تعریفهایی هستند که متناسب با فرهنگ و شرایط خاص هر جامعه (و یا وضعیت خاصی که

محقق در آن قرارداد) صورت می‌گیرند، بنابراین، تعاریف قراردادی مفاهیم مذکور که در زمان و محیط دیگری صورت گرفته و یا می‌گیرد لزوماً برای ما قابل استفاده نخواهد بود.

با توجه به مراتب مذکور در این مقاله به صورت قراردادی از فرهنگ و توسعه و توسعه اقتصادی تعریفی ارائه خواهیم داد:

منظور ما از فرهنگ، جنبه غیرمادی محیط ساخته شده انسانی است که شامل مجموعه دیدگاهها، ارزشها، اعتقادات و باورهای مورد قبول یک جامعه بوده و بر رفتارهای مستمر و پایدار افراد جامعه حاکم می‌باشد. در این تعریف چند قید به کار رفته که ویژگیهای فرهنگ از آنها قابل استنباط است:

اولاً: برای فرهنگ دو جنبه قابل تصور است: جنبه مادی و غیرمادی که در این مقاله جنبه غیرمادی - خمیرمایه آن «ارزش» است - مدنظر می‌باشد. ثانیاً: افراد یک جامعه عموماً آن را پذیرفته‌اند و در عمل ناخودآگاه و غیرارادی در مقام عمل، در آن غوطه‌ورند. ثالثاً: رفتارهای پایدار، متأثر از فرهنگ است.

نکته مهم دیگری که درباره جنبه غیرمادی فرهنگ باید گفت این است که ایجاد تغییر در آن نیازمند زمانی طولانی بوده و تحول سریع آن به سرعت امکان پذیر نیست، بنابراین می‌توان گفت رفتارهای پایدار، حاصل و متأثر از فرهنگ غیرمادی است نه رفتارهای غیرپایدار. محدودیت سرعت تغییر فرهنگ غیرمادی، آن را به عامل تعیین‌کننده میزان سرعت در تحولات اجتماعی اقتصادی تبدیل می‌کند، از اینرو تقدم تحولات فرهنگی بر سایر تحولات و استمرار سایر تحولات در صورت تحول در فرهنگ، از همین ویژگی قابل استنباط است.

منظور از توسعه، در این مقاله «فرایندی است که متضمن رشد مداوم در ابزار مادی و معنوی و بنیانهای اقتصادی - اجتماعی... بوده و انسان در این جریان می‌تواند به تعالی و کمال برسد».

تعریفی که از توسعه ارائه کردیم دارای ویژگیهای زیراست:
اولاً: توسعه یک جریان پویاست نه ایستا؛
ثانیاً: رشد پویا و مداوم در آن منظور شده است؛
ثالثاً: این توسعه تنها اقتصادی نبوده و همه جانبه است و توسعه اقتصادی تنها به وجه اقتصادی این تحول اطلاق می شود؛
رابعاً: توسعه در این تعریف هدف دار بوده و محور آن انسان و تعالی و کمال اوست.

۳. اسلام

در این مقاله منظور از اسلام، مجموعه تعلیماتی است که از طریق وحی به وسیله پیامبر (ص) به منظور هدایت بشر آمده و یا توسط معصومین علیهم السلام برای مسلمانان تفسیر شده است. بنابراین اسلام آن دسته از اعتقادات مسلمانان که به دین نسبت داده شده و ممکن است بعضاً با تعالیم اصلی مغایرت داشته باشد، مدنظر نمی باشد.

اکنون که تا اندازه ای مفهوم فرهنگ، توسعه و توسعه اقتصادی و منظور از اسلام روشن شد، برای درک دیدگاه اسلام درباره عوامل فرهنگی موثر بر توسعه اقتصادی ابتدا باید ببینیم رابطه بین توسعه اقتصادی و فرهنگ چیست؟

چون توسعه اقتصادی به وضعیت خاصی از اقتصاد اطلاق می شود ابتدا باید رابطه اقتصاد و فرهنگ را مطالعه کنیم، چرا که هرگونه رابطه ای بین اقتصاد و فرهنگ، قابل تصور باشد، بین توسعه اقتصادی و فرهنگ هم وجود دارد، زیرا در صورت صدق یک حکم، درباره یک امر کلی، به ناچار آن حکم درباره تمام مصادیق آن امر کلی، هم صادق خواهد بود. البته عکس این مسأله همیشه و لزوماً نمی تواند صادق باشد، یعنی ممکن است بین توسعه اقتصادی و فرهنگ از جنبه های دیگری غیر از ارتباط کلی فرهنگ و اقتصاد، روابط دیگری نیز وجود داشته باشد. بنابراین برای شناخت حداقل ارتباط

ممکن بین توسعه اقتصادی و فرهنگ می‌توان ارتباط اقتصاد و فرهنگ را مورد مطالعه قرار داد.

رابطه فرهنگ و اقتصاد

برای درک رابطه اقتصاد و فرهنگ باید به خاستگاه این دو، نظر افکند. خاستگاه اقتصاد و فرهنگ را به تعبیری می‌توان، جامعه تلقی نمود. البته روشن است که وحی نیز می‌تواند منشأ فرهنگ یا جنبه‌هایی از اقتصاد باشد و اینکه می‌گوییم خاستگاه این دو، جامعه است با نکته مذکور هیچ تناقضی ندارد، چرا که فرهنگ با توجه به تعریفی که ارائه کردیم، شامل وحی که توسط انسان در محیط جامعه پذیرفته شده نیز می‌باشد. از اینرو منظور از خاستگاه و منشأ، منشأ نهایی نیست که از آن نظر، خاستگاه و منشأ همه عالم (فرهنگ و جامعه و...)، مبدأ هستی است، بلکه منشأ بلاواسطه مورد نظر است بنابراین ارتباط بین اقتصاد و فرهنگ را باید در خاستگاه آن که جامعه است جستجو کرد.

جامعه نوعی سیستم اجتماعی است. سیستم اجتماعی، معلول روابط اجتماعی است. روابط اجتماعی برخلاف روابط طبیعی، اموری قطعی و تکوینی نیستند. روابط اجتماعی در هر سیستم اجتماعی، قابل تبدیل و تغییر است. تفاوت بین سیستم اجتماعی با سیستمهای طبیعی در همین جاست. قطعیتی که بر رابطه بین پدیده‌های طبیعی حاکم است، نوع روابط را تعیین می‌کند و بنابراین بین پدیده و علت آن، رابطه یک به یک وجود دارد و تعددی در کار نیست. ولی بر روابط انسانی در سیستمهای انسانی، به علت وجود اختیار و آگاهی در انسان، قطعیت حاکم نیست و انسان در شرایط معین می‌تواند به یک عامل مشخص، پاسخهای متفاوتی بدهد و این پاسخهای متعدد، چیزی جز وجود کثرت و گزینه‌های متفاوت نیست. با تعدد و وجود گزینه‌های متفاوت است که پدیده‌ای به نام «انتخاب» معنا پیدا می‌کند و از میان روابط ممکن بین پدیده‌ها، ناگزیر باید یکی را

برگزید. به این دلیل است که روابط اجتماعی با وجود اراده و اختیار در انسان ماهیتاً انتخابی اند^(۱۶). روابط اقتصادی انسان از جمله روابط اجتماعی نیز محسوب می‌شود و بنابراین، در اصل ماهیتی انتخابی دارد. آنگاه که مسأله انتخاب پیش می‌آید، به ناچار از ملاک و معیار سخن به میان می‌آید: یعنی سبک و سنگین کردن و سنجیدن و ارزیابی گزینه‌های ممکن و متفاوت. این امر توسط «نظام ترجیحی» افراد صورت می‌گیرد که پاره‌سنگ ارزش ترازوی ارزیابی گزینه‌ها را فراهم می‌سازد. نوع وزنه و باری که در نظام ترجیحی هر فرد ارزش و اعتبار دارد صرفاً منوط به خواست و اراده و اختیار اوست و هر مطلوبی که خواست و اراده انسان بدان تعلق گیرد و به‌عنوان وزنه و بار، در نظام ترجیحی به کار رود، حامل ارزش است. چنانچه قبلاً در تعریف فرهنگ ملاحظه شد ارزش خمیرمایه بُعد غیرمادی فرهنگ است، بنابراین ملاحظه می‌شود که رابطه تنگاتنگی بین اقتصاد و فرهنگ وجود دارد. اگر بخواهیم رابطه فرهنگ و اقتصاد را به شکل دیگری بیان کنیم شاید بتوان گفت:

۱. رفتارهای پایدار انسانی حاصل و متأثر از فرهنگ است.
۲. فعالیتهای اقتصادی از جمله رفتارهای اقتصادی انسان است و در نتیجه جزئی از مجموعه رفتارهای انسانی به شمار می‌آید.
۳. رفتارهای اقتصادی (غیر از رفتارهای ناپایدار و استدلالی)، مبتنی بر فرهنگ است و رفتارهای پایدار خاص، نتیجه فرهنگ خاص است. بنابراین رفتارهای پایدار خاص اقتصادی نتیجه فرهنگی خاصی است. توسعه اقتصادی نیز به وضعیتی خاص از اقتصاد اطلاق می‌شود و هر وضعیت خاص اقتصادی نتیجه رفتارهای خاصی است، بنابراین توسعه اقتصادی، نتیجه رفتارهای خاصی است و این رفتارهای خاص، نیز نتیجه فرهنگی خاص بوده و به همین دلیل می‌توان نتیجه گرفت که توسعه اقتصادی نیز به وضعیت فرهنگی خاص خودرामी طلبد.

رابطه فرهنگ و توسعه

پیشرفت و توسعه، حاصل یک نگرش خاص به عالم است، و بدون ایجاد این نگرش خاص، پیشرفت و ترقی ممکن نیست و این نگرش خاص بیانگر لزوم وجود یک «فرهنگ مناسب» برای توسعه است. بنابراین عامل فرهنگ از جایگاه ویژه‌ای در توسعه برخوردار است. بی‌توجهی و کم‌توجهی به آن تمام برنامه‌های توسعه را با ناکامی مواجه خواهد ساخت. بنابراین لازم است به صورت خاص رابطه فرهنگ و توسعه را کاملاً شناخته و در برنامه‌های توسعه به آن توجه کافی مبذول داشت.

رابطه فرهنگ و توسعه از دو دیدگاه قابل بررسی و حائز اهمیت است: اول اینکه فرهنگ را مجموعه‌ای بدانیم که در آن تمام عناصر عموماً مساعد یا مانع حرکت توسعه‌ای هستند، در این جایگاه، فرهنگ به‌عنوان یک مجموعه مؤثر بر فرایند توسعه تلقی می‌شود. دوم اینکه فرهنگ را به‌عنوان مجموعه‌ای که در فرایند توسعه، شکل گرفته و محصول توسعه تلقی می‌شود، بپذیریم.

در حالت اول فرهنگ، از عوامل مؤثر بر توسعه است، و در حالت دوم نتیجه توسعه. حالت اول رابطه فرهنگ و توسعه را می‌توان به «فرهنگ توسعه» تعبیر نمود و حالت دوم را به «توسعه فرهنگی».

بحث ما در این مقاله در خصوص حالت و جایگاه نخست است. در این موقف است که فرهنگ به‌عنوان پیش‌نیاز و عامل مؤثر بر توسعه تلقی می‌شود. حال سؤال این است که این پیش‌نیازها و عوامل فرهنگی مؤثر بر توسعه که از آنها به «فرهنگ توسعه» تعبیر می‌کنیم شامل چه عناصری هستند؟ ابتدا لازم است به برخی از دیدگاه‌هایی که در این زمینه مطرح شده نظر افکنیم:

از اولین کسانی که به شکل جدی از تأثیر فرهنگ و عناصر فرهنگی در شروع و تداوم فرآیند توسعه سخن گفته‌اند، می‌توان ماکس وبر را نام برد. وبر از راه تحقیق در رابطه بین توسعه اقتصادی در نظام سرمایه‌داری و مذهب

پروتستان به این نتیجه رسید که سه بدعت عمده در اصول فکری مسیحیان
پروتستان وجود داشته که به نظر او پروتستانها را پیشگام نظام سرمایه‌داری
کرده است. این سه بدعت عبارتند از:

۱. منع هرگونه واسطه میان خالق و مخلوق؛

۲. دخالت عقل در ایمان؛

۳. کوشش برای بهبود معاش و یا رسالت‌کار؛

از نظر وبر، بدعت سوم نقش اصلی را در توسعه اقتصادی نظام
سرمایه‌داری ایفا کرده است. به نظر او اخلاق پروتستانی که از مردم دعوت
می‌کند از تنبلی و سستی در کار اجتناب کنند و با کوشش، جوامع خود را
صنعتی نمایند، یکی از مهمترین عوامل پیشرفت اقتصادی نظام
سرمایه‌داری محسوب می‌شود. همین بینش است که گردآوری مال و ثروت
را مکروه نمی‌داند و صرفه‌جویی و امساک را همواره می‌ستاید.

البته وبر معتقد است که در میان مذاهب جهان، فقط پروتستان قادر است
شرایط اجتماعی و اقتصادی را برای یک اقتصاد صنعتی پیشرفته مهیا
سازد^(۱۷).

در ارزیابی این نظریه چند دیدگاه دیگر هم طرح شده است:

بعضی از اقتصاددانان آمریکایی از جمله «اسپنسر و پولارد» معتقدند
مذاهب دیگر مانند شینتوئیسم در ژاپن نیز دارای این ویژگی‌هاست^(۱۸) در
تأیید نظر این اقتصاددان باید گفت تجربه ژاپن مؤید این دیدگاه است.

بعضی از روان‌شناسان از جمله «دیوید مک‌لاند» استاد روان‌شناسی
دانشگاه هاروارد آمریکا نیز معتقد است که عامل عقب‌ماندگی اقتصادی در
کشورهای در حال توسعه، مربوط به احساس خلاقیت فردی است.
«مک‌لاند» رابطه نامعلوم ماکس وبر را به وسیله مطالعات تجربی به دست
آورده و به این نتیجه رسید که با وجود نظریه «وبر»، با یک برنامه مناسب
تعلیم و تربیت، می‌توانیم همان رسالت‌کاری که ناشی از آیین پروتستانی
است در جوامع غیرپروتستانی به وجود آوریم^(۱۹).

تازه‌ترین انتقاد، بر نظریه وبر از ماکسیم رودنسون (Maxim Rodenson) از دانشگاه سوربن می‌باشد. او در کتاب «اسلام و سرمایه‌داری» ضمن رد نظریه وبر معتقد است که اسلام تمام خصوصیات را که مذهب پروتستان دارد، دارا می‌باشد. او معتقد است مذهب اسلام، هم دیانت عقل است و به کار و کوشش اهمیت می‌دهد و هم به اصالت فرد یا فردیت که به عقیده وبر از ارکان اصلی نظام سرمایه‌داری است، اهمیت می‌دهد^(۲۰).

چنانچه ملاحظه می‌شود انتقاداتی که بر نظریه ماکس وبر شده است، ناظر بر نفی رابطه تأثیر بعضی از عناصر فرهنگی که او برای توسعه لازم می‌داند، نیست بلکه انتقادهای بیشتر متوجه این نکته است که او وجود عناصر بالا را منحصرأ در مذهب پروتستان می‌داند.

خلاصه اینکه به عقیده ماکس وبر و کسانی که به ارزیابی نظر او پرداخته‌اند عناصری چون توجه به رسالت کار، دخالت عقل، مکروه ندانستن گردآوری ثروت، امساک و صرفه‌جویی، اصالت فرد (فردگرایی)، داشتن روحیه خلاق و... از جمله عوامل فرهنگی مؤثر بر توسعه اقتصادی است.

عده‌ای نیز به تقلید از عقاید وبر برای کشورهای جهان سوم، عناصری از فرهنگ را بر شمرده‌اند که بسیار فراتر از عقاید ماکس وبر است و با ملاحظه عناصر فرهنگی در فرهنگ غرب، آنها را برای کشورهای جهان سوم ضروری دانسته‌اند. به‌عنوان مثال عده‌ای عناصر فرهنگی مؤثر بر توسعه را درنگرش علمی، رعایت حقوق دیگران، آزادی سیاسی و نظم‌پذیری و اعتقاد به برابری انسان و توجه معقول به دنیا دانسته‌اند^(۲۱). عده‌ای جدی گرفتن دنیا در برابر آخرت، اسطوره زدایی از عالم و علوم، تدبیر عقلانی امور معیشت، قناعت به ظن، طمع و تکاثر ورزیدن در بهره‌جویی از طبیعت، گریختن از عالم درون و روی آوردن به عالم بیرون، مشارکت مردم، تقدس زدائی از فکر؛ حرمت نهادن به علم و عالمان طبیعت و وحدت فرهنگی را به‌عنوان پیش‌نیازهای فرهنگی توسعه بر شمرده‌اند^(۲۲). برخی بر عوامل دیگری نظیر

تجربه گرایی، شک گرایی، علم گرایی، مصرف گرایی، قانون گرایی، فردگرایی، تولید گرایی، تحول گرایی تأکید دارند^(۲۳) و جمعی خرد دموکراتیک و خرد تکنولوژیک را مقدمه لازم برای حصول توسعه بر شمرده‌اند^(۲۴). گروهی اعتقاد به کار و انباشت سرمایه و مال اندوزی را به‌عنوان شرط لازم برای شروع و تداوم روند توسعه می‌دانند^(۲۵). عده‌ای مشارکت وسیع مردم خصوصاً مشارکت زنان را مقدمه توسعه و از عناصر فرهنگی مؤثر بر توسعه می‌دانند^(۲۶). عده‌ای ثبات سیاسی را شرط لازم می‌دانند^(۲۷). عده‌ای باور به پویائی اجتماع و اعتقاد به توسعه را به‌عنوان حداقل پیش‌نیازهای فکری توسعه به حساب آورده‌اند^(۲۸) و عده‌ای احساس توانائی مسؤلین و مردم در نیل به توسعه را از مقدمات لازم برای توسعه می‌دانند^(۲۹). به‌هر حال با حذف عناصر تکراری که در بالا ذکر شد مجموعه آنها به قرار زیر است:

۱. نگرشی علمی؛
۲. اعتقاد به برابری انسان‌ها؛
۳. لزوم نظم‌پذیری جمعی؛
۴. اعتقاد به آزادی سیاسی؛
۵. توجه به دنیا؛
۶. اسطوره زدائی از عالم؛
۷. تدبیر عقلائی امور معیشت؛
۸. طمع و تکاثر ورزیدن در بهره‌جویی از طبیعت؛
۹. گریختن از عالم درون و روی آوردن به عالم بیرون؛
۱۰. حرمت نهادن به علم و عالمان طبیعت؛
۱۱. قناعت به ظن؛
۱۲. مشارکت بخشیدن عموم مردم در عموم امور؛
۱۳. تقدس زدائی از فکر و محرم دانستن همه کس در کشف رازهای هستی؛
۱۴. وحدت فرهنگی؛

۱۵. قانون‌گرایی؛
۱۶. توجه به فرهنگ کار؛
۱۷. تجربه‌گرایی؛
۱۸. شک‌گرایی؛
۱۹. فردگرایی؛
۲۰. تحول‌گرایی؛
۲۱. علم‌گرایی؛
۲۲. تولید‌گرایی؛
۲۳. احساس‌توانایی مسؤولین و مردم در نیل به اهداف توسعه؛
۲۴. عقل‌گرایی؛
۲۵. باور به پویایی؛
۲۶. مشارکت زنان؛
۲۷. تقویت روحیه مال‌اندوزی؛
۲۸. مصرف‌گرایی.

سایر مواردی که به‌عنوان عوامل یا باورهای مناسب توسعه در چند سال اخیر مطرح شده‌اند از لحاظ محتوی از این عوامل خارج نیستند. البته عوامل دیگری مطرح گشته که غالباً یا به‌دلیل اختلاط بین عوامل مؤثر فرهنگی در جریان توسعه، با عوامل فرهنگی به‌عنوان پیش‌نیاز توسعه، و یا اختلاط این دو با توسعه فرهنگی که از نتایج توسعه تلقی می‌شود، و یا به‌دلیل تقلید کورکورانه از فرهنگ غرب بوده است، به‌طوری که تصور کرده‌اند هر آنچه در غرب اتفاق افتاده و یا هر عنصر فرهنگی که در فرهنگ کنونی غرب وجود دارد، در پیشرفت و توسعه آنها نقش داشته است، در صورتی که هرگز نباید تقارن زمانی دو پدیده را لزوماً به‌معنای رابطه علی و معلولی به‌حساب آورد. به‌علاوه بسیاری از عناصر فرهنگی که اکنون در غرب وجود دارد در شروع فرایند توسعه وجود نداشته و حتی بعضی از آنها حداقل در جوامعی مانند جوامع ما خاصیت ضدتوسعه‌ای دارند. البته این مسأله‌ای

است که در این مقاله مجالی برای بررسی آن نیست^(۳۰) و ما در جای دیگری به آن پرداخته‌ایم. از همه مسائل مذکور که بگذریم عوامل سابق الذکر بعضاً قابل تأمل هستند. ما ابتدا آن دسته از عناصر مذکور را که در یک تحلیل علی می‌توانیم به‌عنوان پیش‌نیازهای مؤثر بر توسعه تلقی نماییم، دسته‌بندی می‌کنیم، سپس دیدگاه اسلام را درباره آنها به صورت تک‌تک بیان خواهیم کرد و بعد به سایر عناصر فرهنگی که به صورت بالقوه در اسلام وجود داشته و در صورت احیاء در میان مسلمانان می‌توانند توسعه برانگیز باشند، اشاره مختصری خواهیم داشت. اما ابتدا به ارزیابی عناصر ۲۸ گانه سابق الذکر می‌پردازیم. به نظر می‌رسد، به دلایل زیر همه عوامل مذکور می‌تواند به‌عنوان پیش‌نیاز فرهنگی توسعه مطرح نباشد؛

۱. بسیاری از عوامل بالا مربوط به توسعه به معنای امروزی آن (توسعه غربی) است مانند طمع و تکاثر ورزیدن در بهره‌جوئی از طبیعت؛
۲. برخی از عوامل بالا در توسعه به معنای عام کلمه ساری و جاری است مانند آزادی سیاسی؛

۳. برخی از عناصر بالا در همه کشورها وجود نداشته مانند مسأله فردگرایی، به‌عنوان نمونه مردم ژاپن با آنکه فرهنگ جمع‌گرایی در آنها غالب و حاکم بوده ولی بازهم توسعه پیدا کرده‌اند و این عنصر فرهنگی نیز از عوامل مؤثر در توسعه آنها بوده است.

۴. بعضی از عناصر بالا از نتایج توسعه به معنای امروزی آن محسوب می‌شود. و در واقع در فرایند توسعه به وجود آمده‌اند و شاید بهتر است بگوییم اینها خود از شاخصهای توسعه یافتگی به معنای امروزی آن هستند مانند مشارکت وسیع زنان در امور اجتماعی.

۵. برخی از عناصر مذکور لافل در شرایط فعلی در کشورهای جهان سوم خاصیت ضد توسعه‌ای خواهند داشت مانند مصرف‌گرایی. زیرا حتی اگر بپذیریم که در دنیای غرب وجود این روحیه در افزایش تقاضا برای کالاهای ساخت آنها مؤثر بوده و در مجموع به توسعه کمک کرده است، در کشورهای

جهان سوم به علت مبتنی نبودن مصرف بر تولیدات داخلی، رواج این عنصر فرهنگی به جای کمک به تولید، با افزایش تقاضا برای کالاهای مصرفی، بر میزان واردات کالاهای مختلف خواهد افزود و به این ترتیب بر بنیان اقتصاد جامعه، لطمه وارد میشود.

۶. قائلین به عناصر مذکور دلایل خود را در اکثر موارد، مبنی بر لزوم وجود آنها به عنوان مقدمه توسعه ذکر نکرده‌اند و مشخص نساخته‌اند که چه رابطه علی و معلولی بین آنها و توسعه اقتصادی وجود دارد. بنابراین ما عناصری را که دلیلی برای آنها ذکر نشده و دلیل قاطعی نیز برای ضرورت آن نمی‌توانیم ذکر کنیم، منطقاً به عنوان مقدمات لازم برای توسعه اقتصادی نمی‌پذیریم.

۷. بسیاری از عوامل مذکور قابل جمع بوده و می‌توان آنها را تحت یک عنوان آورد مثلاً عناصری مانند: نگرش علمی، تدبیر عقلانی امور معیشت، قناعت به ظن (در علوم جدید)، تقدس‌زدایی از فکر و محرمانه دانستن همه کس در کشف رازهای هستنی، تجربه‌گرایی، شک‌گرایی (در پدیده‌های این دنیا با معیار روش علمی)، علم‌گرایی، عقل‌گرایی، همه در یک عنصر به نام «نگرش و برخورد علمی با مسائل و اهمیت به نقش عقل» قابل جمع و مطالعه است.

عناصری مانند توجه به دنیا، طمع و تکاثر ورزیدن در بهره‌جویی از طبیعت (جدا از اینکه آیا در توسعه به معنایی که تعریف کردیم اثر مثبت دارد یا منفی)، گریختن از عالم درون و روی آوردن به عالم بیرون، توجه به فرهنگ کار تولیدگرایی، تقویت روحیه مال‌اندوزی و انباشت سرمایه، همه در ذیل یک مقوله تحت عنوان: «نگرش مطلوب و معقول نسبت به دنیا و مظاهر آن» قابل مطالعه است، چراکه نوع نگرش انسان به دنیا جایگاه هر یک از عناصر فوق را معین خواهد کرد. حتی حرمت نهادن به علم و عالمان طبیعی نیز تحت همین عنوان قابل طرح است، چراکه اگر استفاده از دنیا و بهره‌مندی از نعمات آن در نزد ما مطلوب باشد طبیعتاً برای کشف قوانین حاکم بر آن تلاش می‌کنیم تا بتوانیم از این قوانین استفاده کرده و به منظور تسخیر هر چه بیشتر

طبیعت گام برداریم.

عناصری مانند مشارکت همگان در توسعه و مشارکت زنان در بحث «اعتقاد به برابری انسانها و رعایت حقوق دیگران» قابل طرح است که توضیح این مطلب بعداً خواهد آمد.

عنصری مانند آزادی سیاسی نیز مسبوق به عنصر آزادی ابراز اندیشه است و آزادی اندیشه خصوصاً در حیطه‌های علمی رابطه تنگاتنگی با توسعه دارد و چه بسا بتوان با وجود داشتن آزادی ابراز اندیشه در حیطه علوم و نداشتن آزادی سیاسی به توسعه رسید. البته اگر آزادی اندیشه بدون وجود آزادی سیاسی امکان پذیر نباشد آنگاه می‌توانیم اعتقاد به آزادی سیاسی را هم از پیش نیازهای توسعه تلقی کنیم ولی می‌دانیم همه انواع پیشرفت‌ها و توسعه اقتصادی با مقدمه آزادی سیاسی، شروع نشده و رشد و تداوم نیافته‌اند، مانند توسعه اقتصادی در روسیه.

عنصر دیگری مانند وحدت فرهنگی، به معنای عدم وجود تفاوت‌های فرهنگی، چندان ضروری به نظر نمی‌رسد و باید آن را اصلاح کرد.

به نظر می‌رسد برای شروع و تداوم توسعه، کافی است در جامعه‌ای تعارضات فرهنگی نداشته باشیم. در جوامعی که از قومیت‌های متفاوتی تشکیل شده‌اند رسیدن به وحدت فرهنگی به معنای عدم وجود تفاوت‌های فرهنگی، ممکن نیست و یا به غایت مشکل است و علاوه بر آن ضروری نمی‌باشد. اگر در علت طرح این عنصر به عنوان یک عنصر فرهنگی مؤثر بر توسعه دقت کنیم، می‌بینیم منظور از لزوم این عنصر احساس مشترک مردم در اهداف توسعه و جلب مشارکت عموم در برنامه‌های توسعه بوده است. بنابراین کافی است تفاوت‌های فرهنگی در جامعه، به گونه‌ای نباشند که به تعارض فرهنگی و چندگانگی فرهنگی خصوصاً در پذیرش اهداف مشترک توسعه و التزام عملی و مشارکت در فرایند آن منجر شود. البته در فرایند توسعه ممکن است به وحدت فرهنگی به معنایی که گفتیم بیشتر نزدیک شویم. عناصری مانند تحول‌گرایی، اعتقاد به پویایی اجتماع، احساس توانایی

مسئولین و مردم در نیل به اهداف توسعه را می‌توان به‌عنوان «اعتقاد به توسعه» نامگذاری کرد.

عناصر دیگری چون رعایت حقوق دیگران، چون فرع بر اعتقاد برابر دانستن انسانها در حقوق است، بنابراین زیر یک عنوان قابل طرح می‌باشند. نکته قابل توجه در این قسمت این است که از آنجایی که توسعه اقتصادی دارای مصادیق متعدد و معلول عوامل متعددی است، مجموعه‌ای از پیش‌نیازهای فرهنگی که در ایجاد آن دخالت داشته‌اند، هرگز نمی‌توانند ماهیتی یگانه داشته باشند مثلاً فرض کنیم مجموعه عواملی چون x_1, x_2, \dots, x_n از جمله عوامل فرهنگی مؤثر بر توسعه اقتصادی در جامعه y باشد و فرض کنیم این عوامل، همان عواملی باشند که به‌عنوان «پیش‌نیازهای فرهنگی مؤثر بر توسعه اقتصادی» به حساب می‌آیند، با توجه به فروض مذکور به نظر می‌رسد وقوع یک معلول (توسعه) که مجموعه‌ای از عوامل در شکل‌گیری آن دخالت دارند و خود نیز در کشورهای متفاوت، ماهیت یکسانی ندارد و با توجه به ارزشهای حاکم بر هر جامعه تعریف می‌شود - چنانچه قبلاً علت آن بیان شد - همیشه درگرو تحقق تمامی این مجموعه، بدون کم و کاست نمی‌تواند باشد. چه بسا عنصر فرهنگی X_1 در جامعه دیگری نباشد ولی عناصر دیگری در آن جامعه وجود داشته باشد که نه فقط قابل جایگزینی با X_1 باشد، بلکه حتی لزوم وجود بعضی از عناصر دیگر مانند X_2 را هم منتفی سازد و به‌علاوه رابطه متقابل و ترکیب این عوامل و نقش و جایگاه هر یک نیز می‌تواند متفاوت باشد، بنابراین حتی با شناخت دقیق «عوامل فرهنگی مؤثر بر توسعه اقتصادی غرب»، هرگز نباید تصور کنیم برای شروع و تداوم توسعه، همه آنها بدون کم و کاست و با همان ترکیب در جامعه ما باید تحقق یابند. بلکه باید به فرهنگ جامعه خودمان مراجعه کرده، هر کجا می‌توانیم از آن کمک بگیریم و عناصر مثبتی را نیز که از دیگران می‌گیریم، به گونه‌ای اصلاح کنیم که با کلیت فرهنگی ما در تعارض و تضاد نباشد، زیرا این تعارضات، چنانچه بعداً خواهیم دید، خود به

تعارضات فرهنگی و تشتت اجتماعی تبدیل شده و در جهت ضد توسعه عمل خواهد کرد.

با در نظر گرفتن مراتب هفتگانه و تبصره‌ای که در پایان آنها ذکر کردیم، به نظر می‌رسد پیش‌نیازهای فرهنگی مؤثر بر توسعه اقتصادی را می‌بایست به ترتیب زیر خلاصه کرد:

۱. نگرش مطلوب نسبت به دنیا و مظاهر آن
۲. نگرش و برخورد علمی با مسائل و اهمیت دادن به نقش عقل
۳. اعتقاد به آزادی ابراز اندیشه
۴. اعتقاد به برابر بودن انسانها و احترام به حقوق دیگران
۵. لزوم نظم‌پذیری جمعی
۶. عدم تعارض فرهنگی در جامعه
۷. اعتقاد به توسعه.

قبل از اینکه دیدگاه اسلام درباره عناصر مذکور را بیان کنیم ابتدا لازم است دلایل مؤثر بودن این عناصر را در فرایند توسعه به اختصار بیان کنیم.

دلایل لزوم عناصر فوق به‌عنوان پیش‌نیاز

۱. چرا نگرش معقول و مطلوب نسبت به دنیا از پیش‌نیازهای فرهنگی مؤثر بر توسعه است؟

بدیهی است توسعه و رشد باید در این «دنیا» صورت گیرد و این مسأله با به‌کارگیری عقل، به‌منظور تسخیر نیروها و منابع موجود در طبیعت به نفع بشر، ممکن می‌شود. حال اگر انسانها زندگی و حیات این دنیا را مذموم بدانند طبیعتاً این دیدگاه، در اعمال و افکار آنان اثر می‌گذارد. مگر نه اینکه رفتارها و اعمال انسان در این دنیا ناشی از فرهنگ و بینشی است که بر شخصیت او حاکم است؟ و مگر غیر از این است که رفتارهای پایدار خاص متعلق به انسان نتیجه و متأثر از فرهنگی خاص است. اگر این مطلب را بپذیریم و رفتارهای انسان را معلول طبیعی افکار و اعتقادات او بدانیم به

ناچار این را هم باید قبول کنیم که اعتقاد به مذموم بودن دنیا در رفتار انسان مؤثر است^(۳۱)، و این امر واضحی است که اگر کسی دنیا را فی نفسه مذموم (نامطلوب) دانست، سعی و تلاشی به منظور حداکثر استفاده ممکن از منابع موجود در طبیعت نکرده و هرگز برای دستیابی به سطح بالاتری از رفاه مادی به تلاش فوق العاده‌ای دست نخواهد زد. بلکه به حداقلی اکتفا خواهد نمود و کسی که چنین کند به توسعه دست نمی‌یابد چرا که یکی از ابعاد توسعه تلاش برای حداکثر استفاده از منابع موجود و سعی در دستیابی به سطح بالاتری از رفاه مادی است. بنابراین به عنوان اولین شرط برای توسعه اقتصادی باید استفاده از دنیا را نامطلوب ندانیم.

۲. چرا نگرش علمی و توجه به نقش عقل از پیش نیازهای فرهنگی مؤثر بر توسعه است؟

به ظاهر نقش عامل فوق در فرایند توسعه تقریباً بديهی به نظر می‌رسد. بنابراین به اختصار به ارتباط نگرش علمی با توسعه اقتصادی در برخی از زمینه‌ها نظر می‌افکنیم:

در توسعه اقتصادی، تولید از جایگاه خاصی برخوردار است. زیرا دستیابی به رفاه بیشتر مستلزم تولید بیشتر است. افزایش تولید، با تغییر در روشهای فنی تولید و افزایش بهره‌وری ممکن است. بنابراین بهبود در روشهای تولید و تحولات تکنولوژیک، عنصری کلیدی در توسعه اقتصادی محسوب می‌شود. نتیجه اینکه توسعه اقتصادی مستلزم تحول مستمر در روشهای تولید بوده تغییر در روشهای تولید مستلزم تغییر در روشهای انباشت سرمایه و به کارگیری علم و دانش است، از اینرو گسترش روحیه علمی جامعه می‌تواند سهم مهمی در توسعه اقتصادی داشته باشد.

یکی از شاخصهای مهم در توسعه اقتصادی افزایش کارایی است. اگر کارایی را به معنای استفاده از نزدیکترین راهها و کم هزینه‌ترین روشها برای دستیابی به اهداف تعریف شده بدانیم در آن صورت باید بپذیریم که شناخت راهها و روشهای ممکن برای دستیابی به هدف، و نیز شناخت راه

بهینه برای نیل به هدف، جز با توسل به روشهای علمی ممکن نیست. زیرا شناخت راهها و تعدد متغیرهای تصمیم‌گیری از چنان پیچیدگی برخوردارند که نمی‌توان با محاسبه معمولی توسط افراد غیرکارشناس که از تمام متغیرهای وابسته و مستقل آگاهی ندارند، بدون آزمون و خطای مکرر به کوتاه‌ترین راهها دست یافت. اما با روشهای علمی، می‌توان علل پدیده‌ها و میزان و نوع تأثیر آنها را بر معلول مورد نظر شناخت و آنگاه از میان راههای ممکن، راه مطلوب را که متضمن استفاده بهینه از امکانات است انتخاب کرد. این کار فقط با حاکم دانستن علم در محدوده‌ایی که علم باید حاکم باشد امکان‌پذیر است و این روحیه همان چیزی است که در دنیای توسعه یافته فعلی کم و بیش ایجاد شده و زمینه تحولات بزرگ در مسائل اقتصادی و صنعتی را فراهم آورده است.

۳. چرا آزادی ابراز اندیشه از پیش‌نیازهای توسعه محسوب می‌شود؟

آزادی ابراز اندیشه از لوازم حاکمیت روحیه علمی است، روحیه علمی با آزادی ابراز اندیشه و تضارب افکار همراه است و با اختناق و جلوگیری از نشر اندیشه‌ها، سازگاری ندارد. در سایه آزادی ابراز اندیشه است که نظرات نو ظهور می‌کند و ابتکار و نوآوری علمی حاصل می‌شود و شروع و تداوم توسعه اقتصادی نیز در چنین محیطی صورت می‌گیرد.

۴. چرا اعتقاد به برابری انسانها و رعایت حقوق دیگران از پیش‌نیازهای توسعه

تلقی می‌شود؟

ابتدا باید به اجمال منظور خود را از اعتقاد به برابری انسانها و لازمه آن که رعایت حقوق دیگران است، بیان کنیم. منظور از اعتقاد به برابری این است که بدون دلیل، هیچ تبعیضی بین افراد قائل نشویم و از ابتدا افراد را براساس زادگاه یا طبقه خاص، تقسیم‌بندی نکنیم. بنابراین منظور از برابری این نیست که برای فردی که بیشتر تلاش می‌کند یا از هوش و استعداد بالایی برخوردار است و فرد دیگری که فاقد این صفات است، حقوق برابری قائل شویم، بلکه منظور این است که افراد در شرایط مساوی باید حقوق یکسان دریافت

کنند و نمی‌باید آنها را قبل از هرگونه رقابتی براساس زادگاه و یا نژاد و جنس طبقه‌بندی کرد. روشن است که اعتقاد به برابری که یک مسأله فلسفی است با برابر کردن انسان در مسائل اقتصادی متفاوت است. اما چرا اعتقاد به برابری افراد در توسعه اقتصادی مؤثر است؟

قبلاً گفتیم که توسعه اقتصادی به جنبه اقتصادی توسعه اطلاق می‌شود و توسعه نیز حاصل حرکت جمعی و اجتماعی تک‌تک آحاد جامعه با هر مذهب و نژاد است. به عبارت دیگر بدون مشارکت همه جانبه مردم، توسعه امکان‌پذیر نیست. مشارکت همه جانبه مردم، موقعی امکان‌پذیر است که آنها احساس مشترک برای نیل به اهداف توسعه داشته باشند تا بدین وسیله بتوانند جامعه را متحول سازند. اگر از ابتدا و بدون دلیل عده‌ای از افراد را برتر از دیگران بدانیم، این اندیشه تبعیض‌آمیز باعث خواهد شد که عده‌ای از افراد جامعه در فرایند توسعه مشارکت نداشته و با اهداف توسعه همسو نباشند، و پیمودن مسیر توسعه را نیز با مشکل مواجه سازند در این بین عده‌ای از نیروهای جامعه حذف می‌شوند و احتمالاً طبقه‌ای که خود را ممتاز می‌داند نیروی خود را صرف حذف دیگران می‌کند و مقداری از نیروی آنها هم از بین می‌رود. این هدر رفتن نیروها و استفاده نکردن از همه امکانات جامعه، امری است ضد توسعه. همین مسأله درباره زنان می‌تواند اتفاق بیفتد. اگر جامعه‌ای با دید تبعیض‌آمیز نسبت به حقوق زنان بنگرد یقیناً مشارکت آنها را که نیمی از نیروی انسانی جامعه را تشکیل می‌دهند از دست خواهد داد؛ علاوه بر این که توسعه به معنای انسانی آن هم موضوعیت نمی‌یابد. در نابرابر دانستن افراد و برخورد تبعیض‌آمیز است که عده‌ای تحقیر شده و نیروی ابتکار و کارایی خود را از دست می‌دهند و این امر به خودی خود ضد توسعه است.

اعتقاد به رعایت حقوق دیگران نیز از لوازم اصلی برابر دانستن افراد است. بنابراین با درک نقش اعتقاد به برابری افراد جامعه اهمیت این عنصر فرعی نیز روشن است.

۵. چرا نظم‌پذیری جمعی یکی از پیش‌نیازهای مؤثر توسعه است؟

در سازماندهی توسعه‌ای، کار جمعی نقش عمده‌ای در فرایند توسعه دارد و اگر کسی نظم جمعی را نپذیرد و خود را با سیستم تطبیق ندهد، کار نظام مختل می‌شود چراکه در دنیای جدید همه امور تخصصی شده و تخصصی شدن کارها خود به معنای تقسیم کار است و در عین حال تقسیم کار خود نوعی نظم‌پذیری بوده و بدون اعتقاد به نظم و التزام به آن، به وجود نمی‌آید. توسعه، نیازمند پیش‌بینی، هدایت و برنامه‌ریزی است. اگر در جامعه‌ای نظم حاکم نباشد رفتارها، قابل پیش‌بینی و هدایت و برنامه‌ریزی نیستند برای اینکه بتوان رفتارها را پیش‌بینی و هدایت کرد باید افراد، نظم‌پذیر باشند.

در حقیقت وجود روحیه نظم‌پذیری در نظام اقتصادی جامعه، نیروی انسانی مصروفه در این راه را سرو سامان می‌دهد و از هدر رفتن نیروها جلوگیری می‌کند. در همین روحیه نظم‌پذیری است که امکان ایجاد ثبات اجتماعی ممکن می‌شود، و می‌دانیم توسعه اقتصادی احتیاج به محیطی امن دارد چراکه در محیط امن است که امکان به کارگیری سرمایه‌ها ممکن می‌شود و...

روشن است که قید «جمعی» که در نظم‌پذیری جمعی به کار می‌بریم فقط به دلیل اهمیت این نظم در اجتماع و فرایند توسعه است و طبیعی است نظم جمعی بدون نظم‌پذیری فردی ممکن نیست بنابراین از لوازم نظم‌پذیری جمعی، نظم فردی است.

۶. چرا عدم تعارض فرهنگی در جامعه از پیش‌نیازها و عوامل مؤثر بر توسعه ژئلتفی می‌شود؟

این عنصر برخلاف سایر عناصر مربوط به کلیت فرهنگ است نه مربوط به ویژگی یک عنصر خاص. عدم تعارض فرهنگی به معنای سازگاری عناصر فرهنگی یک جامعه به گونه‌ای است که یک عنصر آن، مستلزم نفی عنصر دیگر نباشد. تعارض فرهنگی لزوماً بین دو گروه از افراد جامعه وجود ندارد. حتی ممکن است یک فرد به نسبت پذیرفتن قسمتهایی از دو فرهنگ که

منشأهایی متفاوت دارند در برخورد با مسائل دچار تعارض فرهنگی شود. این عنصر با مسئله ثبات و امنیت رابطه تنگاتنگی دارد و همین ارتباط دلیل مؤثر بودن آن در توسعه می‌باشد. روشن است که بی‌ثباتی مانعی در برابر موفقیت برنامه‌های توسعه است. وقتی ثبات نباشد انباشت اطلاعات و تجربیات و سرمایه‌گذاری صورت نمی‌گیرد و بی‌ثباتی، امید و اطمینان به آینده را از افراد سلب کرده و باعث می‌شود که افراد به‌جلب منافع آتی و زودگذر تمایل داشته و کمتر به دنبال طرح‌های بلندمدت باشند.^(۳۲) در حالی که در توسعه اقتصادی ثبات، اطمینان به آینده، به‌دنبال طرح‌های بلندمدت بودن و وسایلی از این قبیل سخت مورد نیاز است.

اما ثبات چگونه به وجود می‌آید؟ تصور می‌شود ثبات فقط از طریق همکاری و اعتماد متقابل آحاد مردم و مشارکت آنها در توسعه ممکن است. اعتماد متقابل و مشارکت آحاد جامعه در صورتی امکان‌پذیر است که جامعه دچار تعارض فرهنگی نباشد و این تعارض فرهنگی، به‌خصوص در جایی بیشترین ضرر را دارد که در مورد اهداف توسعه توافق نباشد یعنی مردم بر سراه‌های توسعه، مجادله و منازعه آشتی‌ناپذیر داشته باشند. در آن صورت است که جامعه دچار تعارض و دو دستگی و تشتت خواهد شد و این تشتت باعث می‌شود که امنیت و ثبات از بین رفته و نتوانیم مشارکت همه آحاد ملت را در توسعه جلب کنیم. در صورتی که توسعه بدون مشارکت و ثبات اجتماعی امکان‌پذیر نیست. اینکه چرا جامعه دچار تعارضات فرهنگی می‌شود مطلبی است که در این مقاله مجال برای پرداختن به آن نیست.^(۳۳)

۷. چرا اعتقاد به توسعه از عوامل و پیش‌نیازهای فرهنگی مؤثر بر توسعه اقتصادی است؟

اعتقاد به توسعه به این معناست که مردم واقعاً باور داشته باشند که باید توسعه پیدا کنند چرا که توسعه یک انتخاب است و فقط در سایه تلاش است که می‌توان به اهداف توسعه رسید. اعتقاد به توسعه با عقیده به جبر و اینکه

انسان را در برخورد با پدیده‌ها، عاری از اراده و اختیار بدانیم در تناقض است. چرا که توسعه یک انتخاب است و انتخاب مسأله‌ای است که بدون داشتن اختیار ممکن نیست و بدین جهت اگر جامعه‌ای معتقد باشد که تلاش افراد آن، تأثیری در سرنوشت آنها ندارد، این جامعه در راه توسعه گام بر نخواهد داشت و به علاوه مشکلات دوران گذار را نیز نمی‌تواند تحمل کند.

اکنون که تا اندازه‌ای دلایل مؤثر بودن عناصر هفت‌گانه فوق بر توسعه روشن شد. به اختصار دیدگاه اسلام را درباره تک تک آنها بیان خواهیم کرد:

اسلام و پیش‌نیازهای مؤثر بر توسعه اقتصادی

۱. اسلام و نگرش مطلوب نسبت به دنیا

در یک بررسی اجمالی، آیات و روایاتی را که درباره دنیاست، می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

۱. آیات و روایاتی که بیانگر مذمت دنیاست؛ در این دسته، دنیا با صفاتی نظیر لَهو و لعب^(۳۴) (سرگرمی و بازیچه) متاع قلیل^(۳۵) (بهره‌ای اندک)، تکاثر و تفاخر^(۳۶) (وسیله فخر فروشی و فزون طلبی) معرفی شده است.

۲. آیات و روایاتی که بیانگر مطلوبیت دنیاست؛ در این دسته دنیا، با صفاتی نظیر فضل الهی^(۳۷) خیر^(۳۸)، رحمت^(۳۹) و حسنه^(۴۰) معرفی شده است.

۳. دسته سوم تضاد بین این دو را روشن می‌سازد، به عنوان نمونه مفاد آیه زیر تا حدودی این تضاد را مشخص می‌کند:

ان الذین لا یرجون لقاءنا و رضوا بالحدیث الدنیا و اطمانوا بها هم عن آیاتنا غافلون اولئک ما واهم النار بما کانوا یکسبون

کسانی که امید لقای ما را ندارند (اعتقاد به آخرت ندارند) و زندگی دنیا را پسندیده و به آن آرام گرفته‌اند و آنهایی که از نشانه‌های ما بی‌خبرند جایگاهشان به سزای اعمالی که انجام می‌دهند در آتش است.

نتیجه‌ای که از محتوای این آیه می‌گیریم این است که علت مذمت دنیای بی‌اعتقادی به قیامت و منحصر کردن زندگی به حیات دنیایی (رضوا الحیوة الدنیا) است.

پس دنیایی مذموم است که در جهت آخرت نباشد و بنابراین دنیا، ذاتاً مذموم نیست و اگر به منظور اهداف آخرت باشد نه تنها مذموم نیست بلکه مطلوب نیز می‌باشد. در همین رابطه علی (ع) می‌فرماید: بالدنیا تحرز الاخرة (۴۱) یعنی به وسیله دنیا آخرت به دست می‌آید.

بررسی مفصل دنیا از دیدگاه اسلام در این مقاله امکان‌پذیر نیست و ما در جای دیگری به آن پرداخته‌ایم و نتایج نهایی آن بررسی در خصوص دنیا و ثروت اندوزی به شرح زیر است:

۱. کسب ثروت و سود و دنیا طلبی به عنوان هدف مطلق مردود است؛
۲. دنیا و کسب مال می‌تواند وسیله کمال معنوی انسان باشد؛
۳. برای دستیابی به آخرت مطلوب باید از دنیا گذشت و کسی که دنیا را نداشته باشد آخرت را هم ندارد؛
۴. ترک دنیا و رهبانیت، به بهانه رسیدن به آخرت از دیدگاه اسلام مردود است؛
۵. تمایلات و علائق فطری انسان به امور این دنیا در صورتی که با اهداف آن سرا مغایر نباشد پذیرفته شده است؛
۶. برای نیل به کمال و تعالی، باید حداکثر بهره‌برداری را از دنیا نمود.
۷. تضادی که در خصوص دنیا و آخرت در متون دینی است ناظر به هدف قرارداد آن دو یا هدف قرارداد دنیا و برخورداری از آخرت است ولی بین هدف قرارداد آخرت و بهره‌برداری از دنیا هیچ‌گونه تضادی وجود ندارد. چرا که رابطه دنیا و آخرت از نوع رابطه ناقص و کامل است. هدف قرارداد ناقص (دنیا) مستلزم محرومیت از کامل است ولی هدف قرارداد کامل، مستلزم محرومیت از ناقص نیست، بلکه مستلزم بهره‌مندی از آن به نحو شایسته است نتیجه اینکه دنیایی که اسلام معرفی می‌کند به هیچ وجه

مخالف دستیابی به توسعه نیست بلکه اگر به منظور اهداف متعالی انسانی باشد حداکثر بهره‌مندی از آن نیز مطلوب می‌باشد. (۴۳)

۲. اسلام و حاکمیت نگرش علمی و توجه به نقش عقل

تعقلی که به‌عنوان اساس مدرنیته مطرح شده است تعقل ابزاری (Rationality Instrumental) است در این نوع تعقل، حسابگری و فایده طلبی به‌عنوان رفتارهای انسانی مطرح است. جنبه‌های مثبت این بعد از تعقل مورد تأیید اسلام است. اسلام مسلمانان را دعوت به تقدیر معیشت و برنامه‌ریزی در زندگی و عدم اسراف کرده است. اسلام بالاتراز این به تعقل ارزشی (Rationality Value) نیز اعتقاد دارد. چنانچه در تعالیم دینی آمده است: «العقل ماعبد به الرحمن» یعنی عقل، چیزی است که خدای مهربان به‌وسیله آن عبادت می‌شود.

در مجموع، عقل از جایگاه بس بزرگی در اسلام برخوردار است. در تعالیم دینی عقل به‌عنوان سرآغاز همه کارها و نقطه شروع و مایه استحکام و آبادانی همه آنها^(۴۴)، حجت پنهان الهی،^(۴۵) گرامی‌ترین مخلوق خدا،^(۴۶) و مایه رستگاری^(۴۷) مطرح شده است.

در خصوص جایگاه علم نیز باید گفت کسانی که مختصر آشنایی با تعالیم دینی دارند به جایگاه رفیع علم و عالم در این مکتب آگاهند. در جایگاه رفیع علم همین بس که در تعالیم دینی، علم مایه نجات انسان از آتش^(۴۸) است و فراگیری آن بر همه واجب^(۴۹) بوده و نه فقط راه رسیدن به بهشت^(۵۰) است بلکه بهشت در جستجوی جوینده‌اش^(۵۱) بوده و جستجویش بر هر زن و مرد مسلمان، فریضه^(۵۲) و تحصیل آن نه محدود به زمان^(۵۳) و نه محدود به مکان^(۵۴) و کسب آن از هر عبادتی برتر است.^(۵۵)

نزدیک به چهارهزار حدیث معتبر درباره ارزش علم، فقط در کتاب میزان الحکمه جمع‌آوری شده است. نزدیک ۱۵۰۰ بار در قرآن از علم، تفکر، اندیشه، رأی و... سخن به‌میان آمده است.

ارزش علم تا آنجاست که حتی گفته شده اگر جهالت و نادانی جایز بود تکلیفی در عالم نبود و کتابی بر پیامبری فرود نمی آمد و کسی به پیامبری برانگیخته نشده بود. به خاطر همین بینش بود که اسلام در هر سرزمینی پای می نهاد دانش را همگانی میکرد و با اینکه چیزی به نام طلب علم مطرح نبود و تحصیل آگاهی و شناخت وظیفه محسوب نمی گشت، تحصیل علم امری حتمی و عمومی می شد. خلاصه آنکه هر جا که اسلام حکومت می کرد، علم و دانش و ادب به سرعت پیشرفت می نمود، به طوری که در دوران شکوفایی تمدن اسلامی شاخه های علوم به پانصد رشته رسید. این توجه به علوم، مختص علوم دینی نبود، بلکه هر علمی و از جمله علوم طبیعی از جایگاه ویژه ای برخوردار بودند، چرا که از دیدگاه مسلمانان علوم شاخه های یک درخت و منشأ همه خداست. بنابراین همه آنها را قابل احترام می دانستند و این مسأله ای است که از آن به «وحدت علوم» یاد می شود.

۳. اسلام و آزادی ابراز اندیشه

آزادی ابراز اندیشه، فرع اعتقاد به حاکمیت علم و فرع توجه به نقش تعقل است و از آنجایی که اسلام به حاکمیت علم معتقد است و انسانها را به تفکر و تعقل دعوت می کند، بنابراین به طور طبیعی موافق آزادی ابراز اندیشه نیز می باشد، البته به طور صریح نیز در تعالیم دینی بر آزادی اندیشه تأکید شده است. مثلاً قرآن می فرماید: «بشارت دهید به بندگانم، آنهایی که بر سخنها گوش فرا می دهند و از بهترین و نیکوترین آن تبعیت می کنند». (۵۵) در جای دیگر قرآن کریم تحمیل عقیده بر دیگران را جایز نمی داند و می فرماید: «در پذیرفتن دین هیچ زور و اجباری نیست». (۵۶)

قرآن کریم علیه هرگونه تقلید در سنتها، و جمود فکری اعلان جنگ کرده و همچنین تسلیم عقل بشری را در برابر اساطیر و افسانه ها یا نظرات دیگران بدون تعقل و تأمل مردود دانسته است. هدف اسلام از ترویج این آزادی فکری آنست که عقل استدلالی را در جان مسلمانان رشد دهد (۵۷).

بدین جهت مسلمانان موظفند اصول دینی خود را با استدلال قبول کنند و نمی‌توانند بدون دلیل چیزی را بپذیرند، به طوری که در مورد باورهای نادرست مشرکین می‌فرماید:

تلک امانیهم قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین
یعنی اینها باورهای آنهاست بگو برای این باورهای خود دلیل بیاورید اگر راست می‌گویید.

چنانچه ملاحظه می‌شود یک مسلمان نباید بدون دلیل چیزی را قبول کند و یا پیرو دیگری باشد.

بلکه هر عقیده و ایمانی را باید با برهان و مستدل بپذیرد و لازمه این تکلیف اعتقاد به آزادی اندیشه است.

آزادی در اسلام از چنان اهمیتی برخوردار بوده که بعضی از مورخین یکی از دلایل گرایش به اسلام و گسترش روزافزون آن در صدر اسلام و قرنهای بعدی را همین مسأله می‌دانند.

۴. اسلام و اعتقاد به برابری و رعایت حقوق دیگران
اعتقاد به برابری افراد و رعایت حقوق دیگران از اصول اولیه اسلام محسوب می‌شود.

در قرآن، برابری همه افراد از هر نژاد و گروه و قبیله‌ای، به عنوان اساسی‌ترین حقوق بشری پایه‌گذاری^(۵۹) شده و در روایات هم این مسأله با تعابیر مختلف بیان شده است. پیامبر می‌فرماید: «مردم مانند دندان‌های شانه هستند و همه با هم برابرند». اگر در دنیای غرب ملاک طبقه‌بندی افراد براساس نژاد و خون برداشته شده و برتری انسانها فقط به تلاش افراد در میزان کسب ثروت و افزایش تولید می‌باشد، در اسلام ضمن اینکه همه ابنای بشر در انسان بودن یکسان هستند در عین حال در فعالیتهای اجتماعی صرفاً به ملاکهای مادی توجه نمی‌شود و افراد با ملاکهای واقعی مانند تقوی که بر سر به دست آوردن آن، تطالب و پنجه به رخ یکدیگر کشیدنی پیش

نمی آید، سنجیده می شوند. بنابراین مساوات حقیقی این است که امکانات مساوی برای همه افراد فراهم شود تا اگر کسی همت داشته باشد در هر کجا و در هر طبقه ای که هست در پرتو لیاقت و استعداد و بروز فعالیت به کمال برسد و این در واقع معنای برابری است.

اما مقدم داشتن شخص متقی بر دیگران برتری حقوقی نیست زیرا نزد قرآن از نظر حقوقی حتی رسول خدا با دیگران یکسان است، بدین جهت برتری به تقوا، برتری فضیلتی است و بس.

اسلام علاوه بر مسأله مساوات و برابری نوع افراد، در میان مسلمانان نوع عالی تری از مساوات را مطرح می کند و آن «برادری» است. در مساوات برادری، دوستی و صمیمیت متقابل و گذشت و ایثار افراد نیز موجود است. بنابراین اسلام مسلمانان را برادر یکدیگر خوانده است و شاید علت اینکه قرآن مسلمانان را برادر خوانده نه سایر روابط خویشاوندی این است که در رابطه برادری، تساوی نیز موجود است.

روشن است با این دیدگاهی که اسلام در خصوص برابری انسانها و برادری مسلمانان ذکر کرده، هدف مشارکت همه جانبه مسلمانان در توسعه از نظر عدم تبعیض بین افراد، بیش از پیش تأمین خواهد شد.

۵. اسلام و نظم پذیری
اسلام نظم و برنامه ریزی را مورد تأکید قرار داده و این مسأله با دو شیوه قابل استنباط است: یکی تأکیدات صریحی است که در تعالیم دینی در این مورد صورت گرفته و افراد را به رعایت نظم دعوت کرده و دیگری یک رشته مقررات و دستورهای اسلامی است که لازمه انجام آنها رعایت نظم و پذیرفتن آن در همه شؤون زندگی می باشد.

از جمله تأکیدات صریح اسلام درباره رعایت نظم، این سخن علی (ع) است که فرمود:

شما را (ای حسن و حسین) و همه فرزندان و بستگان و هر که را که نوشته من

به او برسد به پرهیزگاری و تنظیم امور سفارش می‌کنم. (۶۰) و همین‌طور در روایات آمده است که حسابگری در زندگی و نظم در درآمد و مصرف آن، نشانی از دینداری است (۶۱)

امام کاظم می‌فرماید: اوقات خود را به چهار قسمت تقسیم کنید،

۱. برای عبادت و پرستش خدا

۲. برای امور زندگی و کار و فعالیت و تأمین معاش

۳. برای معاشرت با دوستان

۴. برای تفریح و لذت‌های حلال

خلاصه مسأله نظم و انضباط در اسلام تا آنجا مهم است که گفته شده بی‌نظمی و بی‌برنامگی در معیشت و زندگی، موجب فقر و بیچارگی می‌شود. سیره عملی ائمه مانند استقرار حکومت اسلامی در صدر اسلام و شیوه زندگی آنها همه از نظم در حیطه اجتماع و فرد حکایت می‌کند.

بسیاری از دستورات اسلامی به طور ضمنی دلالت بر لزوم رعایت نظم دارند. مانند حرمت اسراف و اتلاف در منابع، مسئولیت انسان در برابر عمر و گذشت زمان، انجام عبادات در موعد مقرر، تقدیر معیشت و لزوم توجه به رشد و تعالی و کمال انسان که همه مستلزم داشتن نظم و برنامه در زندگی است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۶. اسلام و عدم تعارض فرهنگی در جامعه

گفتیم علت تعارض فرهنگی در جامعه این است که عناصر فرهنگی در یک جامعه منشأهای متفاوتی دارند اگر ما فقط از فرهنگ دینی الگو برداری کنیم مسلماً تعارضاتی نخواهیم داشت چرا که در آن صورت منشأ همه عناصر فرهنگی، دین خواهد بود. و از آنجایی که بین عناصر دینی تعارضی وجود ندارد، بنابراین عناصر فرهنگی متأثر از تعالیم دینی با هم در تعارض نخواهند بود. (۶۳)

۷. اسلام و اعتقاد به توسعه

از نظر اسلام با توجه به تعریفی که از توسعه ارائه شد می‌توان گفت اعتقاد به توسعه امری فطری است، چراکه در توسعه، دست یافتن به یک «وضعیت مطلوب» مد نظر بوده و دست یافتن به یک «وضعیت مطلوب» بیان دیگری از مفهوم تکامل انسان است.

از نظر اسلام، انسان به‌طور فطری کمال‌طلب است و این کمال‌خواهی در همه ابعاد مطرح می‌باشد. بدین جهت توسعه اقتصادی می‌تواند مقدمه این کمال باشد بنابراین یک فرد مسلمان به‌طور طبیعی باید به توسعه به معنای وضعیتی که در آن امکان تکامل انسان وجود دارد، معتقد باشد.

از دیدگاه اسلام، افراد از عنصر اختیار برخوردارند و این اولین نکته‌ای است که برای اعتقاد به توسعه و تحول و ایجاد دگرگونی‌های حساب شده توسط انسان، لازم و ضروری است. اگر افراد معتقد به جبر بوده و برای خود انتخاب و اختیاری قائل نباشند، هرگز نمی‌توانند آفرینندگان بنای عظیم توسعه باشند.

بنابراین چون اسلام، انسان را کمال‌طلب و مختار می‌داند و اعتقاد به توسعه از لوازم این دو محسوب می‌شود، در نتیجه خود به‌خود اعتقاد به توسعه و کمال مورد تأیید اسلام نیز می‌باشد.

از مجموع مباحث گذشته به این نتیجه می‌رسیم که اسلام با عناصر هفتگانه فوق که به‌عنوان عناصر فرهنگ توسعه معرفی شده مخالفتی ندارد و بنابراین فرضیه مقاله مبنی بر اینکه اسلام هیچ تعارضی با عناصر فرهنگی مؤثر بر توسعه ندارد، رد نشد.

به علاوه به‌طور قطع می‌توان اظهار داشت در اسلام عناصر فرهنگی دیگری وجود دارند که تقویت و احیای آنها می‌تواند در میان مسلمانان توسعه برانگیز باشد و از جمله می‌توان به موارد

زیر اشاره کرد:

۱. فرهنگ کار و تولید در اسلام
 ۲. پیوستگی مادیت و معنویت
 ۳. دعوت اسلام به آراستگی
 ۴. مذمت فقر مالی
 ۵. حرمت اسراف و تبذیر
 ۶. مبارزه با خرافات
 ۷. دعوت به تعقل
 ۸. حجیت و ملاک بودن خرد بشری
 ۹. تشویق به روشهای تجربی
 ۱۰. رعایت نظم و برنامه ریزی
 ۱۱. دعوت اسلام به «محکم کاری»
 ۱۲. اعتقاد به جامعه آرمانی
 ۱۳. انعطاف فقه نسبت به شرایط مختلف
 ۱۴. فراخوان اسلام به علوم و فنون و صنایع
 ۱۵. اعتقاد مسلمانان به قدرت و عزت
 ۱۶. موظف شدن مسلمانان به آباد کردن زمین
 ۱۷. دعوت مسلمانان به داشتن روحیه اقتباس خلاق از دیگران
 ۱۸. عناصر مساعد دیگری در فرهنگ اسلامی نظیر دفاع از حقوق و آزادیها، عدالت، برابری، صلح و همزیستی و حفظ محیط زیست. که همه توسعه برانگیزند. البته تقریباً همه این عناصر در هفتگانه‌ای که ذکر کردیم وجود دارد.
- بررسی دقیق هر یک از موضوعات سابق الذکر می‌تواند موضوع یک مقاله مستقل باشد که برای جلوگیری از اطاله کلام از توضیح مختصر آنها هم خودداری می‌کنیم.

در پایان یادآوری می‌شود از مباحث گذشته این نتیجه به دست می‌آید، که اسلام نه فقط مخالف با عناصر فرهنگی مؤثر بر توسعه نیست بلکه در درون خود دارای عناصری است که احیای آنها می‌تواند توسعه برانگیز باشد. به عبارت دیگر اسلام به بهترین نحو و در عالی‌ترین شکل خود فرهنگ توسعه را داراست و این مسلمانان هستند که باید این فرهنگ را با تاسی از

اسلام به صورت بالفعل درآوردند. در آن صورت است که می‌توانند به همه جنبه‌های مثبت توسعه اقتصادی در غرب، نائل شده و نه تنها از همه جنبه‌های منفی آن به دور باشند، بلکه جامعه‌ای داشته باشند که در همه ابعاد انسانی الگو و نمونه باشد که البته اقتضای این فرهنگ، همین است.

پاورقی:

۱. لغت نامه دهخدا ذیل واژه فرهنگ.
- ۲.۷. داریوش آشوری، تعریفها و مفهوم فرهنگ، چاپ اول، تهران: مرکز اسناد فرهنگی آسیا ۱۳۵۷ ص ۷.
۸. منجدالطلاب ذیل واژه توسعه.
۹. مرتضی، قره‌باغیان، اقتصاد رشد و توسعه، جلد اول، چاپ اول، تهران: نشرنی، سال ۱۳۷۰ ص ۷.
۱۰. مایکل، تودارو، توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه غلامعلی فرجادی، جلد اول، تهران: انتشارات برنامه و بودجه سال ۷۹ ص ۶-۱۳۵.
۱۱. همان ص ۹-۱۳۸.
۱۲. باهر، حسین، مبانی برنامه‌ریزی توسعه اقتصادی، چاپ اول، تهران: انجمن خدمات اسلامی، ۱۳۵۸ ص ۱۳.
۱۳. جیروند، عبدالله، توسعه اقتصادی (مجموعه عقاید) چاپ سوم، تهران: انتشارات مولوی سال ۱۳۶۸ ص ۸۴.
۱۴. مجموعه مقالات سمینار فرهنگ و توسعه معاونت پژوهشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سال ۱۳۷۱.
۱۵. میثم موسایی، حیات شهید، چاپ اول، تهران - معاونت پژوهشی سازمان تبلیغات اسلامی، سال ۱۳۶۹.
۱۶. ر.ک به: مجموعه مقالات سمینار فرهنگ و توسعه مقاله سید رضا امیری تهرانی زاده، ریشه‌های فرهنگی اقتصاد ص ۶-۲.

17. Max weber. The protestant Ethis and spirit of capitalism trans, Talcott parsons (New York: Scribner's Sons, 1958).
18. Spencer pollard, How Capitalism can succeed (Harrisburg. Pennsylvania: stackpole, Company, 1966, PP.123-128)
19. David McClelland, The Achieving society (Princeton, N.J: Van Nostrand Co. 1961).

۲۰. ر.ک.به: ماکسیم رودنسون، اسلام و سرمایه‌داری، ترجمه محسن ثلاثی (تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی ۱۳۵۸)

۲۱. عظیمی، حسین، مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران، سال ۱۳۷۱، تهران: نشرنی چاپ اول ص ۸۳.

۲۲ و ۲۳. مجله نامه فرهنگ شماره ۱ و ۲ سال دوم، ص ۱۱.

۲۴. مجله فرهنگ و توسعه، سال دوم، شماره ۶، سال ۱۳۷۲ ص ۵۳.

۲۵. امیر باقر مدنی، برخی از موانع فرهنگی توسعه اقتصادی در ایران (مقایسه با ژاپن) تهران: مرکز آمار و برنامه‌ریزی، پژوهشهای فرهنگی و هنری سال ۱۳۷۲ ص ۲.

۲۶. فرشید بروجنی، جایگاه عوامل فرهنگی در توسعه اقتصادی، مرکز آمار و برنامه‌ریزی پژوهشهای فرهنگی و هنری سال ۱۳۷۲ ص ۳ و ۸.

۲۷. مرتضی قره باغیان، همان.

۲۸. فرشید بروجنی، همان ص ۳ و ۸.

۲۹. مجله نامه فرهنگ همان ص ۶.

۳۰. برای توضیح بیشتر درباره این مسأله که چه عناصری از فرهنگ غرب در توسعه نقش مؤثر داشته و اخذ چه عناصری از فرهنگ آنها برای جوامعی مانند جوامع ما خاصیت ضد توسعه‌ای دارد و اینکه اصولاً چه عناصر مساعدی را باید از فرهنگ غرب وام بگیریم و به کتاب «دین و فرهنگ توسعه» تألیف میثم موسایی (توسط معاونت پژوهشی سازمان تبلیغات

اسلامی در سال ۷۴ منتشر شده رجوع شود.

۳۱. منظور رابطه طبیعی علی و معلولی بین فرهنگ و رفتار است نه استنتاج منطقی «باید»ها از «هست»ها. چراکه از لحاظ منطقی از «هست»ها، «باید»ها نتیجه نمی‌شود.

۳۲. حبیب‌اله پیمان، مجله ایران فردا، مقاله پیش‌نیازهای توسعه اقتصادی و اجتماعی، سال اول شماره ۴ ص ۳۶.

۳۳. برای توضیح درباره اینکه چرا جامعه‌ای دچار تعارض فرهنگی می‌شود؟ جامعه ما دچار چه نوع تعارضاتی است و این تعارضات چه نقشی در وحدت ملی و فرایند توسعه دارد. به کتاب «دین و فرهنگ توسعه» نوشته میثم موسایی صفحات ۲۲۳ تا ۲۴۲. مراجعه شود.

۳۴. محمد/ ۳۶ و انعام/ ۳۲ حدید/ ۲۰.

۳۵. نساء/ ۷۷.

۳۶. آل عمران/ ۱۸۵.

۳۷. توبه/ ۲۸ و نحل/ ۱۶ و نساء و نور/ ۱۴.

۳۸. بقره/ ۱۸۰، ۲۷۲ و عادیات/ ۶ و معارج/ ۷۰.

۳۹. هود/ ۹ و اسراء/ ۱۰۰ و کهف/ ۸۲.

۴۰. اعراف/ ۱۳۰ و توبه/ ۵۰.

۴۱. نهج البلاغه، ترجمه جعفر امالی و محمد رضا آشتیانی جلد ۲ ص ۱۵۶.

۴۲. برای توضیح بیشتر درباره رابطه دنیا و آخرت ر.ک به: موسایی، میثم، دین و فرهنگ توسعه همان صص ۲۰۳-۱۲۰.

۴۳. یعقوب کلینی، اصول کافی جلد ۱. ترجمه جواد منصوری، چاپ (؟) تهران: علمیه اسلامیة، بی تا ص ۲۹.

۴۴. یعقوب کلینی همان ص ۱۹.

۴۵. قریشی، علی اکبر، قاموس قرآن، جلد پنجم، چاپ اول، تهران: دارالکتب الاسلامیه، سال ۱۳۵۴ ص ۲۸.

۴۶. یعقوب کلینی همان ص ۲۹.

۴۷. علامه مجلسی، بحار الانوار ج ۱ تهران: دارالکتب الاسلامیه، بی تا ص ۱۹۸.
۴۸. همان ص ۱۷۷.
۴۹. محمدی ری شهری، میزان الحکم، جلد ۶ چاپ اول، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی تا ص ۴۶۶.
۵۰. همان
۵۱. بحار همان ج ۱ ص ۱۷۳.
۵۲. نهج الفصاحه ص ۶۴.
۵۳. بحار ج ۱ ص ۱۷۷.
۵۴. همان ص ۱۸۴.
۵۵. زمر / ۱۵۵.
۵۶. بقره / ۱۵۵.
۵۷. صدر، محمد باقر، مدرسه اسلامی، ترجمه کاظمی، موسسه مطبوعاتی عطایی، چاپ اول سال ۱۳۶۲ صص ۱۵۱-۱۵۲.
۵۸. بقره / ۱۱.
۵۹. حجرات / ۱۳.
۶۰. نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۴۷ ص ۱۴۲.
۶۱. بحار ج ۷۱ ص ۳۴۹.
۶۲. متأسفانه در شرایط حاضر کشورهای جهان سوم از دو نوع تعارض رنج می برد: یکی تعارض تاریخی که مربوط به اختلاف نژاد و قومیتهاست و دیگری که از اولی مهمتر می باشد تعارضی است که به علت به هم ریختن فرهنگی یک جامعه سنتی در هنگام ارتباط با جوامع توسعه یافته به وجود می آید و در این فرایند است که جامعه به دو شبه جامعه تقسیم می شود و هر یک فرهنگ خاص خود را دارد: یکی فرهنگ سنتی و دیگری فرهنگ جامعه نو و اکثر عناصر آنها با هم ناسازگارند، بنابراین جامعه دچار تعارض فرهنگی می شود. جامعه ایرانی ما از گذشته دور دچار دوگانگی فرهنگی بوده

(فرهنگ ایرانی و فرهنگ اسلامی) و در زمان معاصر هم به علت تماس با دنیای صنعتی دچار دوگانگی بیشتر شده است (حتی سه گانگی) و این مسأله به تشتت اجتماعی منجر می شود و به بحرانهای اجتماعی دامن می زند و ثبات و امنیتی را که برای توسعه لازم است با مشکل مواجه می سازد. برای توضیح بیشتر مراجعه شود به: موسایی، میثم، دین و فرهنگ توسعه، همان، صص ۲۴۱-۲۲۹.

الف. منابع خارجی

1. McClelland , David, The Achieving society (Princeton, N.J: Van No strand co.1961).
2. Pollard, Spencer, How capitalism can succeed (Harrisburg pennsylvania: Stackpole company, 1966).
3. Weber, Max, The protestant Ethic and spirit of capitalism trans, Talcott parsons (New York: scribner's sons, 1958).

ب. سایر منابع:

۱. القرآن الکریم:
۲. آشوری، داریوش، تعریفها و مفهوم فرهنگ، انتشارات مرکز اسناد فرهنگی آسیا، چاپ اول سال ۱۳۵۷.
۳. امامی، آشتیانی، محمدجعفر و محمدرضا، ترجمه گویا و شرح فشرده ای بر نهج البلاغه جلد اول و دوم، انتشارات مطبوعاتی هدف قم، چاپ اول سال ۱۳۵۸.
۴. امیری تهرانی، سیدرضا. پیش درآمدی بر اقتصاد اسلامی، کیهان فرهنگی شماره ۳ سال ۱۳۷۲.

۵. ----- ریشه‌های فرهنگی اقتصادی، مجموعه مقالات سمینار فرهنگ و توسعه، معاونت پژوهشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ (؟) سال ۱۳۷۱.
۶. باهر، حسین، مبانی برنامه‌ریزی اقتصادی، تهران: انجمن خدمات اسلامی، چاپ اول سال ۱۳۵۸.
۷. بروجنی، فرشید، جایگاه عوامل فرهنگی در توسعه اقتصادی، چاپ اول، تهران: مرکز آمار و برنامه‌ریزی پژوهش‌های فرهنگی و هنری سال ۱۳۷۲.
۸. پیمان، حبیب‌اله، پیش‌نیازهای توسعه اقتصادی، مجله ایران فردا، سال اول شماره ۴.
۹. تودارو، مایکل، توسعه اقتصادی جهان سوم، ترجمه غلامعلی فرجادی جلد اول، چاپ اول، تهران: انتشارات سازمان برنامه و بودجه سال ۱۳۷۰.
۱۰. جیروند، عبدالله، توسعه اقتصادی (مجموعه عقاید) چاپ سوم، تهران: انتشارات مولوی، سال ۱۳۶۷.
۱۱. رودنسون، ماکسیم، اسلام و سرمایه‌داری، ترجمه محسن ثلاثی تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی (۱۳۴۸).
۱۲. عظیمی، حسین، مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران، چاپ اول، تهران: نشرنی، سال ۱۳۷۱.
۱۳. علامه مجلسی، بحارالانوار، چاپ سوم، بیروت: موسسه انتشاراتی و فاء سال ۱۴۰۳ هـ ق ۱۹۷۲ م.
۱۴. قرشی، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن، جلد پنجم، چاپ اول، انتشارات دارالکتب، سال ۱۳۵۴.
۱۵. قره باغیان، مرتضی، اقتصاد رشد و توسعه، جلد اول، چاپ اول، تهران: نشرنی، سال ۱۳۷۰.
۱۶. کلینی، شیخ یعقوب، اصول کافی، ترجمه جواد منصوری، ناشر علمیه اسلامی، بی تا.

۱۷. مدنی، امیر باقر، بعضی از موانع فرهنگی توسعه اقتصادی در ایران (مقایسه با ژاپن) چاپ اول، تهران: مرکز آمار و برنامه‌ریزی پژوهش‌های فرهنگی و هنری، سال ۱۳۷۲.

۱۸. موسائی، میثم، دین و دنیا، چاپ اول، تهران: مرکز آمار و برنامه‌ریزی پژوهش‌های فرهنگی و هنری، سال ۱۳۷۲.

۱۹. موسائی، میثم، حیات شهید، چاپ اول، تهران: معاونت فرهنگی سازمان تبلیغات اسلامی سال ۱۳۶۹.

۲۰. موسائی، میثم، دین و فرهنگ توسعه چاپ اول، تهران: معاونت پژوهشی سازمان تبلیغات اسلامی.





پڙهه ڪاھ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

پرتال جامع علوم انسانی